

برهان کیفیات ثانویه

دکتر عبدالرسول کشفی

دانشگاه شیراز

چکیده:

بحث درباره وجود یا عدم واسطه میان ذهن و عین در فرایند ادراک حسی از مباحث مهم فلسفی در گذشته و حال بوده است. بیشتر فیلسوفان گذشته بر این باور بودند که در ادراک حسی، معلوم بالذات یا متعلقی مستقیم آگاهی، صورتی ذهنی از واقعیت و نه خود آن است. مثلاً آن گاه که پرنده‌ای را می‌نگریم، آنچه مستقیماً از آن آگاهییم صورت ذهنی پرنده است که در ذهن یا در پیشگاه ذهن ما حاضر است و نه وجود خارجی یا خود مادی او. امروزه، بر عکس، بیشتر معرفت‌شناسان وجود چنین وسایطی را انکار می‌کنند و بر این باورند که آگاهی ما از جهان مادی آگاهی‌ای حضوری و بی‌واسطه است. برهان کیفیت ثانویه از دلایل مهم اثبات واسطه میان ذهن و عین در ادراک حسی است. در این مقاله، این برهان را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم و نشان می‌دهیم که این برهان در اثبات مدعا ناتوان است.

واژگان کلیدی: برهان کیفیات ثانویه، داده حسی، واقع‌گرایی مستقیم، واقع‌گرایی غیر

مستقیم.

۱. مقدمه

نظریه‌های معرفت‌شناختی ادراک حسی دو گروه‌اند:

۱. نظریه‌های واقع‌گرایی مستقیم (direct realism theories):

۲. نظریه‌های داده‌حسی (sense-datum theories).

بر مبنای گروه اول، فاعل شناسا، مستقیماً و بدون واسطه‌ای ذهنی از وجود و نیز دست کم بخشی از صفات اشیای مادی پیرامون خود آگاه می‌شود و براساس گروه دوم، در فرایند ادراک حسی مُدرکِ بی واسطه (متعلّق مستقیم آگاهی یا معلوم بالذات) صورتی ذهنی است که آن را داده‌حسی می‌نامند.

امروزه، نظریه‌ی داده‌حسی مورد مناقشه‌ی جدی در حوزه‌ی معرفت‌شناسی است به گونه‌ای که نظریه‌ی غالب در بین معرفت‌شناسان واقع‌گرایی مستقیم است.^۱

بر وجود داده‌های حسی دلایل چندی اقامه شده است که مهم‌ترین آن‌ها برهان خطای حسی (argument from illusion) و برهان کیفیات ثانویه است. برهان کیفیات ثانویه برخلاف برهان خطای حسی از قوت چندانی در اثبات مدّعا برخوردار نیست.^۲

در مقاله حاضر بعد از تعریف داده‌حسی و ارائه‌ی صورت بندی ساده‌ای از برهان کیفیات ثانویه به بیان پیشفرض‌های این برهان می‌پردازیم. سپس ساختار منطقی برهان را تبیین می‌کنیم و بعد از بیان پیشینه‌ای تاریخی از نظریه‌ی کیفیات ثانویه، به نقد برهان یاد شده می‌پردازیم.

۲- تعریف داده‌حسی

معرفت‌شناسان داده‌حسی را متعلّق مستقیم یا بی واسطه‌ی ادراک (perception) یا آگاهی (awareness) تعریف می‌کنند:

براد^۳ داده‌حسی را چیزی می‌داند که فاعل شناسایی در موقعیتی ادراکی مستقیماً از آن آگاه می‌شود:

آنگاه که حکم می‌کنم x دارای ویژگی q به نظر می‌رسد، به این معناست که مستقیماً از شیء خاصی مانند y آگاهم که اولاً واقعاً دارای ویژگی q است و ثانیاً نوعی ارتباط ذاتی خاص با x

دارد. چیزهایی مانند y را «داده‌حسی» می‌نامم. (Broad, p.88)

پرایس^۴ داده‌های حسی را چیزهایی می‌داند که در ادراک حسی در معرض مستقیم آگاهی‌اند:

آنگاه که می‌گویم داده حسی در معرض مستقیم آگاهی من است، مرادم آن است که آگاهییم از آن نه به کمک استنتاج و نه هیچ فرایند عقلانی دیگر (مانند انتزاع یا استقرای شهودی) و نه عبور از دال به مدلول است، بلکه نوعی حضور برای آگاهی است که می‌توان آن را به این معنا مستقیم نامید. (Price, p.3)

۳- برهان کیفیات ثانویه

بر مبنای برهان کیفیات ثانویه اشیاء دارای دو دسته کیفیتند: اولیه و ثانویه. اولیه مانند امتداد، شکل، سکون، حرکت و... و ثانویه مانند رنگ، بو، مزه و... کیفیات اولیه واقعی و ثانویه غیر واقعی‌اند.

صورت ساده برهان کیفیات ثانویه چنین است:

ما اشیاء مادی را واجد کیفیات ثانویه‌ای مانند رنگ، بو، مزه و... می‌یابیم در حالی که در واقع فاقد آنند؛ از این رو، در ادراک حسی، خود واقعیت مادی متعلق مستقیم آگاهی ما نیست بلکه صورت ذهنی واقعیت متعلق مستقیم آگاهی یا معلوم بالذات ماست.

۴- پیشفرض‌های برهان کیفیات ثانویه

برهان کیفیات ثانویه دارای سه پیشفرض است:

- ۱- کیفیات ثانویه غیر واقعی‌اند. به سخن دیگر ظهور یا آشکارگی کیفیات ثانویه اشیاء مادی در نزد فاعل شناسا غیر مطابق با واقعیت خارجی آنها است؛
- ۲- اصل لایبنتس: اگر دو شیء از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار باشند، آن دو، یکی نیستند. بین شیء واجد کیفیات ثانویه و فاقد آن، غیریت و دوگانگی وجود دارد؛
- ۳- اصل (نظریه) شبیث پدیدار: آشکارگی یا ظهور مستلزم شبیث است. به موجب

این اصل، اگر شیئی واجد کیفیات ثانویه به نظر رسد، کیفیات ثانویه آن شیء واجد شیئیت خواهند بود و در ساحتی از ساحت‌های هستی تحقق خواهند داشت.

۵- ساختار منطقی برهان کیفیات ثانویه

با فرض صحت پیشفرض‌های یاد شده، برهان کیفیات ثانویه چنین است:

مقدمه ۱- در همه موارد ادراک حسی، ظهور کیفیات ثانویه اشياء مادی بر آگاهی فاعل شناسا، غیر مطابق با واقعیت خارجی آنهاست. به سخن دیگر: واقعیت مادی x در قالب کیفیت ثانویه q بر آگاهی فاعل شناسای s ظاهر می‌شود؛ در حالی که در واقع فاقد آن ویژگی است؛

مقدمه ۲- اصل شیئیت پدیدار: اگر واقعیت مادی x در نزد فاعل شناسای s با ویژگی q ظاهر شود، آنگاه چیزی مانند y وجود خواهند داشت که معلوم بالذات فاعل شناسا و دارای ویژگی q خواهد بود.

مقدمه ۱ و ۲ قیاسی تشکیل می‌دهند که نتیجه آن چنین است:

نتیجه ۱- در همه موارد ادراک حسی چیزی مانند y وجود دارد که معلوم بالذات فاعل شناسای s است و دارای ویژگی ای مانند q است که واقعیت خارجی x فاقد آن است؛

مقدمه ۳- اصل لاینبتس: اگر شیء y دارای ویژگی q و شیء x فاقد آن ویژگی باشد، آنگاه x و y یکی نخواهند بود.

از انضمام نتیجه ۱ و مقدمه ۳ قیاسی تشکیل می‌شود که نتیجه آن چنین است:

نتیجه ۲- در همه موارد ادراک حسی، معلوم بالذات (y) مغایر با واقعیت خارجی (x) است.

۶- پیشینه تاریخی نظریه کیفیات ثانویه

نخستین ریشه‌های نظریه کیفیات ثانویه در آثار اتمیست‌های یونان باستان دیده می‌شود.

اتمیسم نظریه‌ای است که دارای پیشینه‌ای طولانی در فلسفه و علم است این نظریه از زمان پیدایش (قرن ششم پیش از میلاد) تا قرن هفدهم طبیعتی فلسفی داشت و از قرن هفدهم به بعد سرشتی علمی به خود گرفت. به موجب این نظریه، اشیاء فیزیکی از ذرات ریز غیر قابل تغییر و تجزیه ناپذیری به نام «اتم» تشکیل شده‌اند که تنوع اشیاء فیزیکی، ریشه در نوع، اندازه، شکل و آرایش اتم‌های تشکیل دهنده آنها دارد و تغییرات اشیاء ناشی از تغییر در آرایش اتم‌های آنهاست. راسل در مورد دیدگاه‌های دو تن از بنیاد گذاران اتمیسم؛ لوکپوس^۵ و دموکریتوس^۶ (ذیمقراطیس)، چنین می‌نویسد:

این دو، عقیده دارند که همه چیز از اتم‌هایی تشکیل شده‌اند که از لحاظ فیزیکی، و نه از لحاظ هندسی، غیر قابل تقسیمند: میان اتم‌ها فضای تهی است؛ و اتم‌ها فنا ناپذیرند؛ و همیشه در حرکت بوده‌اند و همیشه در حرکت خواهند بود؛ و تعداد اتم‌ها، و حتی تعداد انواع آنها، بی نهایت است؛ و تفاوت آنها در شکل و اندازه آنهاست. ارسطو می‌گوید که مطابق نظر اتمیست‌ها، اتم‌ها از حیث حرارت نیز با یکدیگر فرق دارند: اتم‌های کروی که آتش را تشکیل می‌دهند گرمترین اتم‌ها هستند؛ و از حیث وزن، ارسطو از قول دموکریتوس چنین نقل می‌کند که: «هر لایت جزائی هر چه بزرگتر باشد سنگین تر است.» ولی این مسأله که در نظریات اتمیست‌ها اصولاً دارای وزن است یا نه، مسأله‌ای است مورد اختلاف. (راسل، ص ۱۱۶)

دموکریتوس بعضی از ویژگی‌های اشیاء را که امروزه آنها را ثانویه می‌خوانند غیر واقعی می‌دانست. راسل در این باره چنین می‌نویسد:

دموکریتوس نظریات خود را به تفصیل فراوان تحلیل کرده است و برخی از تحلیل‌های او جالب توجه است. می‌گوید: ... ادراک دو نوع است: یکی مربوط به حواس و دیگری مربوط به فهم. ادراک‌های نوع اخیر فقط وابسته به چیزهای ادراک شونده‌اند، حال آنکه ادراک‌های نوع سابق به حواس مانیز بستگی دارند؛ و لذا مستعد فریبندگی هستند. دموکریتوس مانند لاک بر آن بود که کیفیت‌هایی از قبیل گرما و مزه و رنگ واقعاً در خود شیء نیستند بلکه مربوط به آلات حاسه ما هستند؛ حال آنکه کیفیت‌هایی از قبیل وزن و غلظت و سختی، واقعاً در خود شیء

کاپلستون نظریه کیفیات ثانویه دموکریتوس را چنین شرح می‌دهد:

و اما پروتاگوراس سوفسطائی، همشهری و معاصر دموکریتوس، می‌گفت که هر احساسی برای اشخاص احساس‌کننده به طور یکسان حقیقی است: بدین قرار یک شیء ممکن است به نحو حقیقی برای X شیرین باشد و برای Y تلخ. اما در نظر دموکریتوس تمام احساس‌های حواس مخصوص برخلاف حقیقتند، زیرا هیچ چیز واقعی که در خارج از مدرک (شناسنده) مطابق با آنها باشد وجود ندارد. «به قانون، شیرین وجود دارد، به قانون، (نو مو) تلخ وجود دارد، به قانون، گرم هست و سرد هست؛ به قانون رنگ هست. اما در واقع اتم‌ها هستند و خلاء» به عبارت دیگر، احساس‌های ما صرفاً ذهنی اند. هرچند معلول چیزی خارجی و عینی - یعنی اتم‌ها - هستند که با وجود این به وسیله حواس مخصوص نمی‌توان آنها را درک کرد. «به وسیله حواس در حقیقت ما چیزی را به یقین نمی‌شناسیم، بلکه فقط چیزی را می‌شناسیم که بر حسب وضع بدن و اشیائی که داخل آن می‌شوند یا در برابر آن مقاومت می‌کنند دگرگون می‌شود». پس حواس مخصوص هیچ آگاهی و اطلاعی درباره واقعیت به ما نمی‌دهند. لافل کیفیات ثانویه عینی نیستند. «دو نوع شناخت «گنومه» وجود دارد، شناخت حقیقی (گنزیه) و شناخت کاذب (سکوتیه). بنیایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساوابی همه این‌ها به شناخت کاذب تعلق دارند. شناخت حقیقی کاملاً از اینها جدا است. (کاپلستون، ۱۴۹)

بحث در تمایز دو ویژگی یاد شده به وسیله گالپله در قرن هفدهم از سر گرفته شد. او درباره واقعی بودن بعضی خصوصیات اشیاء و غیر واقعی بودن برخی دیگر چنین می‌نویسد:

آنگاه که شیئی مادی یا جسمانی را تصور می‌کنم، مجبورم آن را واجد این یا آن شکل، بزرگ یا کوچک نسبت به شیء دیگر در نظر گیرم، تعداد آن را یکی یا چند تا یا زیاد محسوب کنم. اما اصلاً خود را مجبور نمی‌بینم که آن را با ویژگی‌های دیگری چون سفیدی یا قرمزی، شیرینی یا تلخی، صدا داری یا بی صدایی، خوشبویی یا بدبویی در نظر گیرم.

از این رو فکر می‌کنم که مزه‌ها، بوها، رنگ‌ها و مانند آنها از جنبه وجود عینی، چیزی جز نام‌هایی برای اموری که منحصر در درون اندام‌های حسی ما پدید می‌آیند، نیستند. به گونه‌ای

که اگر شناسنده‌ها از بین می‌رفتند همه این ویژگی‌ها ناپود شده و از صحنه هستی محو می‌شدند. اما چون نام‌های خاصی متفاوت با ویژگی‌های واقعی اشیاء به آنها داده‌ایم موجب شده است که بپنداریم این خصوصیات نیز واقعی‌اند. (Galileo, p.27-26)

بعد از گالیله، تمایز یاد شده به وسیله دانشمندان دیگری چون نیوتون و فلاسفه‌ای چون دابرت بویل و جان لاک پذیرفته شد. بویل اولین کسی بود که اصطلاحات اولیه و ثانویه را درباره دو نوع ویژگی یاد شده به کار برد و بعد از او جان لاک ساخت و پرداخت نظریه بویل را به عهده گرفت. می‌توان گفت حضور این دو اصطلاح در تفکر فلسفی و علمی قرن هفدهم به بعد و امدار آثار لاک است. لاک پنج ویژگی امتداد، شکل، حرکت یا سکون، عدد و تکاثف (solidity) را کیفیات اولیه و ویژگیهایی مانند رنگ، صدا، مزه، بو، زبری یا نرمی و..... را کیفیات ثانویه نام می‌نهاد. از دیدگاه او ویژگی‌های اولیه واقعی و در کل اجزاء جسم پراکنده‌اند اما ویژگی‌های ثانویه غیر واقعی‌اند و تنها نیروهایی (powers) هستند که آن احساسات را در ما ایجاد می‌کنند.

این صفات که در اجسام مورد مطالعه مشاهده می‌شوند یا اولیه‌اند یعنی از جسم، در هر حالی لاینفکند و حس آن را از تمام اجزاء ماده لاینفک می‌بیند مثلاً اگر یک دانه گندم را به دو قسمت کنیم هر جزء آن همان جسمیت، بعد، تکاثف و قابلیت حرکت را دارد، اگر باز هم تقسیم کنیم باز همان صفات را حفظ می‌کند تا وقتی که حجم آن برای ما نامحسوس گردد که باز هم ناچار همان صفات را خواهد داشت. اینها را من صفات اصلی یا اولیه جسم می‌نامم و این صفاتند که به گمان که تصوراتی بسیط مانند بعد و سختی و حرکت یا سکون و عدد را در ما پدید می‌آورند. دوم صفاتی‌اند که در حقیقت در اجسام نیستند بلکه نیروهایی‌اند که به واسطه صفات اصلی خود مانند حجم و سختی و نسج و حرکت اجزاء غیر محسوسه، احساساتی متنوع مانند رنگ، و صدا و مزه و... در ما ایجاد می‌کنند این آخریها را من صفات ثانویه می‌نامم. (لاک، ص ۶۳-۶۴)

لاک صور ذهنی کیفیات اولیه اشیاء را مماثل با واقعیت خارجی آنها، اما صور ذهنی کیفیات ثانویه را غیر مماثل با واقعیت خارجی می‌داند:

از آنچه ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که صفات اولیه اشیاء با آنها مماثلند یعنی صفات اولیه در خود اجسام موجود است ولی صفات ثانویه هیچگونه شباهتی با اشیاء ندارند و تصویری که ما داریم ابدأ در خود اجسام نیستند. (لاک، ص ۶۵-۶۶)

۵- بررسی و نقد برهان کیفیات ثانویه

صحت برهان کیفیات ثانویه منوط به صحت پیشفرض‌های سه گانه آن است. پیشفرض دوم (اصل لاینیتس) بدیهی است (Rey, p.48-49) اما پیشفرض اول و سوم مورد مناقشه‌تنی چند از مخالفین نظریه داده حسی واقع شده است. در این بخش، به بررسی و نقد این دو پیشفرض می‌پردازیم.

۱-۵- پیشفرض اول: نظریه غیرواقعی بودن کیفیات ثانویه

به موجب نظریه یاد شده برخی از کیفیات اشیاء مادی که آنها را ثانویه می‌خوانند، غیرواقعی اند. در اثبات غیرواقعی بودن کیفیات ثانویه دو برهان ارائه شده است: برهان نسبیت (relativity argument) و برهان علم (argument form science). در ادامه بحث به تبیین این دو برهان می‌پردازیم و سپس اعتراضات وارد به آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱-۵- برهان نسبیت

کیفیات ثانویه اشیاء، تحت تاثیر عوامل کاملاً بیرونی و خارجی نسبت به آن اشیاء، مانند وضعیت اندام‌های حسی و سیستم عصبی فاعل شناسا، فاصله فاعل شناسا با متعلقی شناسایی، زاویه دید فاعل شناسا با آن، و کیفیت میانجی (هوا، آب، ...) بین فاعل شناسا و متعلقی شناسایی، تغییر می‌کند. از این رو، این کیفیات نسبی‌اند و چون نسبی‌اند واقعی نیستند. جان لاک ضمن مثالهای متعددی به این استدلال اشاره می‌کند:

شعله را گرم و روشن و برف را سفید و سرد و شیره درخت زبان گنجشک را سفید و شیرین

می‌نامیم و این نام را به تصویری می‌دهیم که آنها در ما ایجاد می‌کنند و گمان می‌کنیم این صفات همانطور که در تصور ما هستند در اشیاء هم هستند یعنی مانند آینه؛ یکی درست ممانثل آن دیگری است و اگر گفته شود اینطور نیست به نظر خیلی‌ها اغراق‌آمیز جلوه می‌کند؛ در صورتی که اگر شخص درست توجه کند خواهد دید که همان آتشی که از مسافت زیاد در ما احساس گرما ایجاد می‌کند اگر نزدیکتر شویم یک حسی به کلی متفاوت از آن، یعنی حس درد پدید می‌آورد. پس اگر کسی بگوید صفت گرمی در خود آتش است و نه در تصور ما، باید قائل گردد که صفت درد هم در خود آتش است و نه در تصور ما؛ چرا سفیدی و سردی در برف باشد ولی درد نباشد؟ حجم و شکل و عدد و حرکت معینی که در اجزاء شعله یا برف موجود است حقیقتاً در خود آنهاست؛ بنابراین، آنها را می‌توان صفات واقعی هم نامید؛ زیرا واقعاً در خود اشیاء اند ولی نور گرمی و سفیدی و سردی در خود آنها نیستند چنانکه بیماری و درد در خود شیرۀ زبان گنجشک نیست. اگر احساس آنها را از بین ببریم، یعنی چشم نور و رنگ را نبیند و گوش صداها را نشنود و کام نجشد و بینی نبوید در این صورت تمام رنگ‌ها و مزه‌ها و بوها و صداها که تصویری خاصند ناپدید و منقطع و در علل خود، یعنی حجم و شکل و حرکت اجزاء، منتفی می‌گردند منتفی می‌گردند»

۲-۱-۵- نقد و بررسی برهان نسبیّت

گفتیم: جان لاک از نسبی بودن کیفیات ثانویه غیر واقعی بودن آنها را نتیجه می‌گرفت. نسبی بودن از آن جهت به غیر واقعی بودن می‌انجامد که مستلزم اجتماع اضداد در شیء واحد است. بر استدلال لاک دو ایراد وارد است.

ایراد اول:

با استدلال لاک می‌توان ویژگی‌های اولیه را نیز غیر واقعی دانست چرا که آنها نیز به همین معنا نسبی اند. مثلاً شکل یک شیء با زاویه دید فاعل شناسا تغییر می‌کند: اگر از بالا به یک سکه بنگریم آن را مدور می‌بینیم و اگر از پهلو به آن نگاه کنیم بیضی دیده می‌شود؛ از این رو، شکل نیز به موجب استدلال لاک غیر واقعی است. حال آنکه لاک شکل را از

ویژگی‌های اولیه‌ی شیء، یعنی واقعی می‌داند. این ایراد را بارکلی به لاکت وارد می‌کند. بارکلی در این باره چنین می‌نویسد:

به همان نحوی که فیلسوفان جدید ثابت کرده‌اند که بعضی کیفیات محسوسه در ماده موجود نیست و خارج از ذهن واقعی ندارد، می‌توان ثابت نمود که این حکم درباره‌ی سایر کیفیات محسوس نیز کلاً صدق می‌کند. چنانکه مثلاً می‌گویند حرارت و برودت نه امور است واقعی که در ماده موجود باشد بلکه تأثراتی ذهنی است، زیرا جسم معینی ممکن است در یک دست احساس گرمی و در دست دیگر احساس سردی برانگیزد. پس چه چیز ما را باز می‌دارد از این که بگوئیم شکل و بُعد اجسام نیز نسخه بدل و رونوشت کیفیات واقعی موجود در اشیاء نیستند، زیرا که آنها، از نظرگاههای مختلف به همان دیده، و از نظرگاه واحد به دیده‌های مختلف، متفاوت جلوه می‌کنند و از این رو نمی‌توانند نسخه بدل و عکس چیز ثابت و معینی باشند که خارج از ذهن موجود است. و نیز ثابت می‌کنند که شیرینی خاصیتی در جسم شیرین مزه نیست زیرا حلاوت جسم شیرین بدون اینکه در آن تغییری داده شود در دهان مریض یا ذائقه معیوب تبدیل به تلخی می‌شود. بدین قرار چرا نتوانیم بگوئیم که حرکت نیز در خارج از ذهن واقعی ندارد زیرا به تجربه ثابت شده است که اگر توالی تصورات در ذهن سریع‌تر شود حرکت جسم متحرک بطی‌تر به نظر می‌آید و حال آنکه در شیء خارجی هیچ تغییری داده نشده است. حاصل آنکه هر کسی دلایلی را که برای اثبات ذهنی بودن رنگها و مزه‌ها آورده شده است ملاحظه کند خواهد دید دلایل مزبور به همان قوت درباره‌ی ذهنی بودن بُعد و شکل و حرکت نیز صادق است. (بارکلی، ۲۹-۳۰)

ایراد دوم:

لاکت مدعی است کیفیات ثانویه به دلیل متغیر بودن نسبی اند و کیفیات نسبی اگر واقعی باشند مستلزم جمع اضداد در شیء واحدند؛ از این رو، کیفیات ثانویه واقعی نیستند. در برابر نظر لاکت می‌توان فرض کرد که در میان ظهورات مختلف یک کیفیت، یک ظهور واقعی و بقیه ظهورات غیر واقعی یا به دیگر سخن خطای حسی اند (مثلاً رز سرخ واقعاً سرخ است اگر چه تحت تابش انوار مختلف با رنگ‌های مختلف دیده می‌شود. چون

ظهورات غیر رنگ سرخ، واقعی نیستند از این رو اجتماع اضداد پیش نمی آید). این فرض که با فهم عرفی نیز سازگار است استدلال لاک را مخدوش می کند.

۳-۱-۵- برهان علم

توصیف‌ها (descriptions) و تفسیرها (explanations) علمی منحصرأ به کمک کیفیات اولیه انجام می‌گیرد و کیفیات ثانویه در توصیف‌ها و تفسیرهای علمی نقشی ندارند. به موجب اُسترهٔ اکام (Ochham's razor) (اصل امساک (principle of parsimony) یا اصل اقتصاد (principle of economy)، بر شمار عوامل مورد نیاز در تفسیر اشیاء و پدیده‌ها نباید افزود و به سخن دیگر، جهان را از آنچه هست نباید شلوغ‌تر کرد؛ از این رو، کیفیات ثانویه چون در توصیف و تفسیر اشیاء و پدیده‌ها نقشی ندارند و موجب شلوغ‌تر شدن جهانند، به موجب اُسترهٔ اکام غیر واقعی‌اند.

۴-۱-۵- نقد و بررسی برهان علم

برهان علم مبتنی بر دو پیشفرض است:

- ۱- کیفیات ثانویه در توصیف و تفسیر اشیاء و پدیده‌های مادی نقش ندارند؛
- ۲- هر آنچه در توصیف و تفسیر اشیاء و پدیده‌های مادی نقش ندارد غیر واقعی است (اُسترهٔ اکام).

پیشفرض اول مورد مناقشه پیترهاکر (Peter Hacker)، معرفت‌شناس معاصر است او کیفیات ثانویه را در عرض کیفیات اولیه و از این رو، آن‌ها را واقعی و مؤثر در توصیف و تفسیر پدیده‌های مادی می‌داند.

۵-۱-۵- نظریهٔ پیترهاکر:

پیترهاکر در اثر خود، پدیدار و واقعیت (Appearanc and Reality)، مدعی نقش مؤثر کیفیات ثانویه در توصیف و تفسیر علمی اشیاء و پدیده‌ها است و به این ترتیب نظریات

دانشمندان و فلاسفه‌ای را که از قرن هفدهم تا کنون بر غیر مؤثر بودن کیفیات ثانویه و در نتیجه غیر واقعی بودن آنها پای فشرده‌اند، مورد مناقشه قرار می‌دهد. او در مثالی به دو کلبه سیاه و سفید اشاره می‌کند که در تابستان یکی گرمای بیشتر و دیگری کمتر جذب می‌کند. هاگر این پدیده را چنین تفسیر می‌کند که سیاهی علت جذب گرمای بیشتر کلبه سیاه‌رنگ و سفیدی عامل جذب گرمای کمتر کلبه سفید رنگ است و به سخن دیگر «رنگ» عاملی مؤثر در تفسیر پدیده جذب گرما به وسیله اشیاء است.

اگر ایراد گرفته شود که می‌توان پدیده یاد شده را بدون استفاده از کیفیت ثانویه‌ای مانند رنگ تفسیر کرد، به این صورت که آن را مرتبط با ساختار مولکولی دو کلبه یعنی کیفیتی اولیه دانست مثلاً می‌توان گفت ساختار مولکولی یکی از دو کلبه (کلبه سیاه) چنان است که همه اجزای طیف نور خورشید را جذب نموده و از این رو از کلبه دیگر که همه اجزای طیف نور را منعکس می‌کند، گرمتر می‌شود، هاگر پاسخ می‌دهد که ایراد یاد شده را می‌توان در مورد کیفیات اولیه نیز مطرح کرد؛ مثلاً می‌توان در تفسیرهای علمی به جای استفاده از کیفیت‌های اولیه‌ی مانند جامد یا مایع بودن از ثبوت و حرکت مولکولی سخن گفت؛ به این ترتیب که در جامدات مولکول‌ها ثابت و در مایعات در حال حرکت‌اند. هاگر در این باره چنین می‌نویسد:

اگر خنک بودن کلبه‌ام را در تابستان به سفید بودن آن و گرم بودن کلبه ترا به سیاه بودن آن نسبت دهم، تفسیر درستی ارائه داده‌ام؛ زیرا اشیاء سیاه نور بیشتری را از خورشید جذب کرده و بیشتر از اشیاء سفید که نور کمتری را جذب می‌کنند، گرم می‌شوند. اینکه بتوان پدیده افزایش گرما را برحسب ساختار مولکولی یا اتمی سطوح سفید و سیاه تفسیر کرد مانع تفسیر گرمای این پدیده به کمک رنگ آن سطوح نمی‌شود. زیرا در غیر این صورت با استدلالی مشابه می‌توان گفت جامد بودن، مایع بودن و گازی شکل بودن در تفسیر پدیده‌ها غیر مؤثرند زیرا می‌توان

آنها را نیز بر حسب ساختار مولکولیشان تفسیر نمود. (Hacker, p. 139-140)

۶-۱-۵- نقد و بررسی نظریه پیترهاکر

هاکر معتقد است حذف کیفیات ثانویه از توصیف‌ها و تفسیرهای علمی و استناد به ساختار مولکولی اشیاء به معنای زائد بودن کیفیات ثانویه در توصیف‌ها و تفسیرها نیست؛ زیرا کیفیات اولیه نیز چنین‌اند می‌توان آنها را حذف کرد و به جای آنها از ساختار مولکولی اشیاء کمک گرفت. در پاسخ باید گفت رابطه بین کیفیات ثانویه و ساختار اشیاء رابطه‌ای پسینی یا تجربی است. ساختار مولکولی خاصی موجب آن است که شیئی مثلاً قرمز بنماید و این رابطه جز از طریق تجربه قابل کشف نیست؛ به سخن دیگر، پیش از تجربه و با دانستن ساختار مولکولی شیء نمی‌توان پیش بینی کرد که این شیء با چه رنگی ظاهر خواهد شد. حال آنکه رابطه بین کیفیات اولیه و ساختار مولکولی اشیاء رابطه‌ای پیشینی و غیر تجربی است. از طریق ساختار مولکولی می‌توان به صورتی پیشینی ویژگی‌های اولیه شیء را مشخص کرد و اصولاً ویژگی‌های اولیه چیزی جز همان ساختار نیست. مثلاً جامد بودن همان ثبوت مولکولها و مایع بودن همان تحرک مولکولها و لغزش آنها بر روی یکدیگر است. جایگزین کردن «جامد بودن» با «ثبوت مولکولها» در توصیف‌ها و تفسیرهای علمی به معنای زائد بودن یکی و موثر بودن دیگری در توصیف و تفسیر نیست؛ زیرا این دو یکی هستند به خلاف جایگزین کردن کیفیات ثانویه با ساختار مولکولی که می‌تواند به معنای زائد بودن کیفیات ثانویه و مؤثر بودن ساختار مولکولی در توصیف‌ها و تفسیرها باشد.

۲-۵- بررسی و نقد پیشفرض دوم (اصل شینیت پدیدار)

گفتمیم اصل شینیت پدیدار به معنای شینیت داشتن آشکارگی یا ظهور است. به موجب این اصل، اگر رز سرخ به نظر رسد و نمک شور بنماید، سرخی رز و شوری نمک واجد شینیت‌اند و در ساحتی از ساحت‌های هستی تحقق دارند.

نظریه حکم‌گروانه (judgemental theory) با هدف ارجاع (reduction) ظهور یا آشکارگی به حکم یا تصدیق ذهنی در تقابل با اصل شینیت پدیدار ارائه شد. به موجب

این نظریه اگر واقعیت مادی O در نزد فاعل شناسای S به صورت F ظاهر شود و O واقعاً F نباشد، این ظهور چیزی جز تصدیق یا حکم ذهنی فاعل شناسا به F بودن O نخواهد بود. مثلاً سرخ به نظر رسیدن رُز به معنای حکم یا تصدیق ذهن به سرخ بودن رُز است و نه به معنای پدید آمدن صورتی از رُز سرخ در ذهن.

اگر کیفیات ثانویه واقعی نباشند فاعل شناسا در ادراک آنها دستخوش خطای حسی (illusion) خواهد بود. خطای حسی آن است که ظهور یا آشکارگی (appearance) ی یک شیء مادی در نزد فاعل شناسا مطابق با واقعیت خارجی آن نباشد. به سخن دیگر، شیء مادی O با کیفیت و پدیداری مانند q بر آگاهی فاعل شناسایی مانند s عرضه شود در حالی که در واقع فاقد کیفیت q باشد.

تقریباً همه مردم بر وقوع خطای حسی وفاق دارند. آسمان و دریاها آبی به نظر می‌رسند درحالیکه بی رنگند، قاشق سالم در آب شکسته می‌نماید، دو خط موازی در دور دست متقاطع دیده می‌شوند. اگر کیفیات ثانویه واقعی نباشند، می‌توان مدعی بود که فاعل شناسا در ادراک کیفیات ثانویه دستخوش خطای حسی است.

از حامیان نظریه حکم گروانه، جی. ال. آستین^۷ است. او در کتاب حس و محسوس با- لذات (Sense and Sensibilia) خطای حسی را نوعی تصدیق یا حکم یا باور خطا می‌داند و لذا معتقد است در مواردی که حکم یا باور خطا نباشد از به کارگیری اصطلاح «خطای حسی» باید اجتناب کرد. مثلاً شکسته به نظر رسیدن قاشق برای بیشتر مردم خطای حسی محسوب نمی‌شود؛ زیرا ذهن آن‌ها بر شکستگی واقعی قاشق حکم نمی‌کند اما همین پدیده برای کودکان و بومیان خطا محسوب می‌شود؛ زیرا ذهن آنان بر شکستگی واقعی قاشق حکم می‌کند. (Austin, p. 220-221)

۱-۲-۵- نقد نظریه آستین

از دیدگاه آستین، چون برای بیشتر مردم موارد موسوم به خطای حسی پدیده‌هایی عادی و مأنوس به شمار می‌روند، ذهن آن‌ها به خطا حکم نمی‌کند و از این رو موارد یاد شده

برای آنان خطای حسی محسوب نمی‌شود. به عکس، از آن جا که نامأنوس بودن این موارد برای کودکان و بومیان ذهن آنان را به خطای در حکم وامی دارد، برای آنان خطای حسی به حساب می‌آید.

حکم یا تصدیق خطایی که آستین از آن یاد می‌کند، چیزی جز اسناد آشکارگی یا ظهور یک واقعیت به خود آن واقعیت به رغم عدم تطابق این دو با یکدیگر نیست. به سخن دیگر، اگر گزاره‌ای را که در خطای حسی مورد تصدیق یا حکم ذهن است F_0 بنامیم، موضوع گزاره (O)، واقعیت مادی و محمول آن (F)، آشکارگی یا ظهور آن واقعیت در نزد فاعل شناسا است. مثلاً، در مورد قاشق موضوع گزاره (O)، قاشق و محمول آن (F)، آشکارگی یا ظهور قاشق در نزد فاعل شناسا یعنی شکستگی ظاهری آن است. آنچه در مورد کودکان و بومیان در پدیده خطای حسی رخ می‌دهد واقعی پنداشتن آشکارگی یا ظهور و به سخن دیگر اسناد آشکارگی یا ظهور F به واقعیت مادی O است، در حالی که اکثر مردم این آشکارگی را واقعی ندانسته و ذهن آنان فاقد حکم یا تصدیق در این گونه موارد است.

در نقد نظریه آستین باید تصدیق کرد که در پدیده خطای حسی، کودکان و بومیان واجد حکم ذهنی خطا و اکثر مردم فاقد آنند، اما این که آشکارگی یا ظهور چیزی جز حکم ذهنی نیست ناصواب است؛ زیرا حکم، کنشی ذهنی است که در آن چیزی به چیزی اسناد داده می‌شود؛ از این رو، حکم، مقوله‌ای متفاوت با هر یک از دو سوی اسناد، (موضوع و محمول) است و وجود مستقل از حکم هر یک از دو سوی اسناد، شرط لازم برای تحقق حکم است؛ بنابراین، نفی آشکارگی و ظهور در خطای حسی و ارجاع آن به حکم ذهنی معنایی جز عدم تحقق حکم ندارد.

درباره آنچه کودکان و بومیان را از بیشتر مردم متمایز می‌سازد باید گفت وجه تمایز این دو گروه با بقیه در وجود خطای حسی و عدم آن نیست، زیرا اندکی تأمل نشان می‌دهد که ظهوراتی که به خطای حسی معروفند به صورتی یکسان در کودکان و بومیان و غیر آنان احساس می‌شود: همه کسانی که از سلامت بینائی برخوردارند، آسمان بی

رنگ را آبی، قاشق سالم در آب را شکسته و سکه مدور را از بعضی زوایا بیضی شکل می‌یابند. آنچه کودکان و بومیان را از غیر آنان متمایز می‌سازد آن است که بیشتر مردم به دلیل تجارب پیشین خود، رنگ آبی را به آسمان، شکستگی را به قاشق و بیضوی بودن را به سکه اسناد نمی‌دهند و به سخن دیگر، به خطا حکم نمی‌کنند؛ حال آن که کودکان و بومیان به دلیل فقدان تجارب پیشین، ظهورات یاد شده را به واقعیت‌های مادی اسناد می‌دهند.

۶- نتیجه

از سه پیشفرض برهان کیفیات ثانویه پیشفرض‌های دوم (اصل لاینیتس) و سوم (اصل شیثیت پدیدار) قابل دفاعند اما پیشفرض اول (نظریه غیر واقعی بودن کیفیات ثانویه) غیر قابل دفاع است؛ از این رو، می‌توان گفت برهان کیفیات ثانویه در اثبات مدعا (وجود داده‌های حسی) ناتوان است.

توضیحات:

۱- از حامیان نظریه واقع‌گرایی مستقیم را می‌توان دی. ام. آرمسترانگ در کتاب «ادراک حسی و جهان مادی» (۱۹۶۱)؛ دابلیو. اف. سلارز در کتاب «علم، ادراک حسی و واقعیت» (۱۹۶۳)؛ جی، ال، آستین در کتاب «حس و محسوس بالذات» و جی. دابلیو. کرنمن در کتاب «ادراک حسی، فهم عرفی و علم» (۱۹۷۵) نام برد.

۲- به نظر می‌رسد، به رغم ضعف برهان کیفیات ثانویه، برهان دیگر نظریه داده حسی، یعنی برهان خطای حسی در اثبات مطلوب تواناست. نگارنده در مقاله‌ای به دفاع از این برهان در برابر نقدهای وارد به آن پرداخته است. (عبدالرسول کشفی، برهان خطای حسی، فصلنامه اندیشه دینی، تابستان ۸۰، دانشگاه شیراز).

۳- Charlie Dundar Broad (۱۸۸۷ - ۱۹۷۱)، استاد فلسفه در دانشگاه کمبریج

و از حامیان نظریه داده حسی.

- ۴- Henry Habberly Price (۱۸۹۹ - ۱۹۸۵) معرفت شناس معاصر انگلیسی.
- ۵- Leucippus (پنجم قبل از میلاد) فیلسوف یونانی و مؤسس نظریه اتمیسم. دو اثر معروف او «نظام جهانی کبیر» و «درباره ذهن» است.
- ۶- Democritus (۴۶۰-۳۷۰ ق.م.) فیلسوف یونانی. شهرت او در ساخت و پرداخت نظریه اتمیسم لوکیپوس بود.
- ۷- John Langshaw Austin (۱۹۱۱ - ۱۹۶۰) فیلسوف انگلیسی و از متفکران بر-جسته فلسفه تحلیل زبانی.

منابع و مآخذ:

- بارکلی، جورج، رساله در اصول علم انسانی. ترجمه یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۴۵.
- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریا بندری. تهران، ۱۳۷۳.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه. ترجمه سید جلال الدین مجتوی. تهران ۱۳۶۸.
- لاک، جان. تحقیق درباره فهم بشر. ترجمه رضازاده شفق. تهران ۱۳۴۹.
- Austin, J.L. The Argument from Illusion. reprinted in: *Introduction to Philosophy*. ed. John Perry. New York, 1993.
- Broad, C.D. (The Theory of sensa). in: *Perceiving, Sensing and Knowing*. ed. Robert J. Swartz. U.S.A., 1976.
- Galileo. Il Saggiatore reprinted. in: *Philosophy of Science*. ed. A. Danto. New York, 1960.
- Hacker, Peter. *Appearance and Reality*. Oxford, 1989.
- Janaway, Christopher. Ancient Greek Philosophy: The Pre-Socratics and Plato in: *Philosophy*, ed. A. C. Grayling, New York, 1997.
- Price, H. H. *Perception*. London, 1932.
- Rey, George. *Contemporary philosophy of Mind*. Great Britain, 1997.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی